

بررسی خاستگاه اسطوره‌ای نام در گستره ادبیات حماسی

دکتر محمود رضایی دشتارژنه

دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شیراز

چکیده

نام‌پوشی یا افشای نام یکی از بن‌مایه‌های برجسته در ادبیات حماسی است. هدف ما در این جستار بررسی نام از این منظر در شاهنامه فردوسی، منظومه‌های پهلوانی، و طومارهای نقالی است. بدین منظور این آثار با روش کتابخانه‌ای و تحلیل محتوا واکاوی شده‌اند. حاصل آنکه پهلوانان در رویارویی با دشمن چهار شیوه را در پیش می‌گیرند؛ در بیست و پنج مورد بی‌محابا و آشکارا نام خود را فاش می‌کنند، در پنج مورد با نامی جعلی با دشمن رویاروی می‌شوند، در یک مورد تنها به لقب یا کنیه خود اشاره می‌کنند، و در نه مورد از افشای نام و کنیه خود پرهیز می‌کنند. با اینکه این چهار شیوه در ظاهر تناقض‌آمیز می‌نماید، همه خاستگاهی اسطوره‌ای و آیینی دارند و نه تنها نقیض یکدیگر نیستند، بلکه نشان‌دهنده جایگاه خطیر نام در باور پیشینیان هستند؛ در گذشته عده‌ای چنین می‌اندیشیدند که نام بخشی حیاتی از وجود هر فرد است و در صورت فاش شدن آن نزد دشمن، طلسم می‌شوند و دشمن بر آن‌ها چیره می‌شود؛ بنابراین، از افشای نام پرهیز می‌کردند، یا با نامی جعلی با دشمن رویارو می‌شدند؛ گروهی معتقد بودند که اگر نام دشمنان را بر زبان برانند، دشمنان جانی دوباره می‌یابند و به یورش بر آن‌ها برانگیخته می‌شوند و از این‌رو، گاه اگر دشمن نام پهلوان را بر زبان نمی‌آورد، پهلوان خود پیش‌دستی می‌کرد و با فریاد کشیدن نامش، دشمنان را مرعوب می‌کرد؛ وجه سوم اینکه کنیه یا لقب برخلاف نام، جزء حیاتی وجود پهلوان به‌شمار نمی‌آمد و می‌توانستند در مقابل دشمن، با پرهیز از افشای نام، به کنیه یا لقب خود اشاره کنند.

کلیدواژه‌ها: اسطوره، شاهنامه، طومار نقالی، منظومه‌های پهلوانی، نام.

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۵/۰۷/۲۸

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۵/۱۱/۳۰

Email: mrezaei@shirazu.ac.ir

مقدمه

شاهنامه فردوسی اگرچه به لحاظ روساخت و ساختار نحوی و زبانی، متنی آسان می‌نماید و گاه تنها با جابه‌جا کردن برخی از ارکان ابیات آن، می‌توان به نثری روان دست یافت، در ورای این ابیات ساده و بی‌پیرایه، دنیایی چنان شگرف و تودرتو دارد که جز با توسل به علم اسطوره‌شناسی و بهره‌گیری از باورهای کهن و آیینی نمی‌توان به راحتی به آن راه برد. منظومه‌های پهلوانی نیز از این قاعده مستثنی نیستند و برای فهم ژرف‌تر آن‌ها، باید روی سوی اسطوره‌ها داشت.

یکی از تناقض‌هایی که در گستره ادبیات حماسی مشهود است، این است که گاه پهلوانان سخت مراقب هستند که مبدا نام آن‌ها بر دشمن فاش شود، گاه بی‌محابا و به شکلی مفاخره‌آمیز، نام خود را بر سر دشمن فریاد می‌زنند، گاه تنها کنیه خود را بر زبان می‌رانند، و گاه با نامی جعلی رویاروی دشمن قرار می‌گیرند. نگارنده در جستار پیش رو کوشیده است با واکاوی شاهنامه، منظومه‌های پهلوانی، و طومارهای نقالی از این منظر، هم‌چند و چون نام‌پوشی یا فاش کردن نام را در این آثار بنمایاند و هم با توغل در گستره اساطیر، توجیهی درخور برای این کنش‌های به‌ظاهر متناقض پهلوانان به دست دهد.

درباره شاهنامه و منظومه‌های حماسی تاکنون آثار درخور و پرمایه‌ای منتشر شده که هریک به فراخور موضوع و دامنه پژوهش، گرهی از برخی از فروبستگی‌ها و ابهامات این متون گشوده‌اند، اما درباره خاستگاه نام‌پوشی یا فاش کردن نام در این متون تاکنون اثر خاصی منتشر نشده است. تنها جیمز فریزر در اثر سترگ خود، شاخه زرین، کوشیده است با توغل در اساطیر ملل، جایگاه نام را نزد آن‌ها نمایان سازد و بدیهی است هیچ‌یک از متون حماسی ایران را مد نظر نداشته است؛ موضوعی که محور اصلی این جستار است.

نقد و بررسی

به‌طور کلی، در زمینه نام‌پوشی یا فاش کردن نام در گستره ادبیات حماسی چهار شیوه دیده می‌شود: الف- فاش کردن صریح نام؛ ب- اشاره به کنیه پهلوان؛ ج- معرفی پهلوان با نامی جعلی؛ د- پرهیز از فاش کردن نام و کنیه.

الف- فاش کردن صریح نام

پهلوانان گستره ادبیات حماسی ایران در بیست‌وپنج مورد، نام خود را آشکارا بر دشمنان فاش می‌کنند که به‌طور اجمالی، به این موارد اشاره می‌شود:

۱- رستم و پیران ویسه

در نبرد «ایرانیان با کاموس کوشانی»، با اینکه هومان و چنگش اصرار می‌کنند که رستم نام خود را بازگوید، رستم از فاش کردن نام خود می‌پرهیزد و به هومان می‌گوید که او فقط در پی پیران ویسه است. در فرجام، پس از اینکه پیران هویت خود را بر رستم آشکار می‌سازد، رستم نیز نامش را بر پیران فاش می‌کند و سپس با قید دو شرط می‌پذیرد که با تورانیان از در آشتی درآید. (ر.ک فردوسی ۱۳۸۹، ج ۳: ۲۰۱-۲۰۶)

۲- رستم و چوپان افراسیاب

در داستان «اکوان دیو»، وقتی چوپان افراسیاب در خواب است، رستم اسب‌های تورانیان را یکسره یله می‌کند تا با خود ببرد. وقتی چوپان بیدار می‌شود و از ماجرا آگاهی می‌یابد، چند سوار تورانی را با خود همراه می‌کند تا با رستم مقابله

کنند. رستم در رویارویی با تورانیان، بدون اینکه نامش را بپرسند، نام خود را فریاد می‌کشد و آن‌ها را سخت شکست می‌دهد:

چو رستم شتابندگان را بدید سبک تیغ تیز از میان برکشید
بگرید چون شیر و برگفت نام که من رستم پور دستان سام
به شمشیر از ایشان دو بهره بکشت چو چوپان چنان دید بنمود پشت
(فردوسی ۱۳۸۹، ج ۳: ۲۹۳-۲۹۴)

۳- بیژن و تورانیان

چون منیژه، بیژن مست را به شبستان شاه توران می‌برد، تورانیان او را محاصره می‌کنند و بیژن سراپا خشم، ضمن فاش کردن هویت و نام خود، می‌کوشد رویاروی آنان بایستد، اما در فرجام، ناکام می‌ماند و تورانیان او را در بند می‌کنند:

بزد دست و خنجر کشید از نیام در خانه بگرفت و برگفت نام
که من بیژنم پور کشاورگان سر پهلوانان و آزادگان
ندرد کسی پوست بر من مگر کجا سیر آمد تنش را ز سر
(همان: ۳۲۳-۳۲۴)

۴- هجیر و سهراب

وقتی سهراب با سپاهی انبوه از توران راهی ایران می‌شود، هجیر از دژ سپید فرود می‌آید و ضمن فاش کردن هویت خود، می‌کوشد که رودرروی او بایستد، اما شکست می‌خورد و سهراب به راحتی، او را در بند می‌کند:

چنین گفت با رزم‌دیده هجیر که تنها به جنگ آمدی خیرخیر
چه مردی و نام و نژاد تو چیست؟ که زاینده را بر تو باید گریست؟
هجیرش چنین داد پاسخ که بس به ترکی نباید مرا یار کس
هجیر دلاور سپهد منم هم‌اکنون سرت را ز تن برکنم
(همان، ج ۲: ۱۳۱)

س ۱۳ - ش ۴۶ - بهار ۹۶ - بررسی خاستگاه اسطوره‌ای نام در گستره ادبیات حماسی / ۶۷

۵- سام و ابرها

در *سام‌نامه*، سام در رویارویی با دیو ابرها نام خود را فاش می‌کند و پیروز میدان می‌شود:

بزد نعره گفتا منم سام شیر که آرم سر چرخ گردون به زیر
(*سام‌نامه* ۱۳۹۲: ۶۶۸)

۶- سام و اهرن

سام در مواجهه با اهرن، نام خود را بر سر دشمن فریاد می‌کشد:

منم سام پور نریمان گرد که رنگ از رخ نره‌دیوان ببرد
(همان: ۵۳۷)

۷- سام و مهابت‌دیو

به پاسخ بدو گفت سام سوار پس از گفتن نام جنگ آوریم
بدو گفت آنکه مهابت منم برادر منم تخمه عاد را
بگو تا چه نامی در این کارزار فراخی گیتی به تنگ آوریم
به‌سان اجل پرصلابت منم پسر عم منم پور شداد را
(همان: ۴۷۰)

۸- سام و اهرمن دیو

منم سام پور نریمان گو به فر منوچهر سالار نو
(همان: ۸۳)

۹- سام و عوج‌بن‌عنق

منم پور نیرم سپهدار سام یل زابلستان گسترده‌کام
شناسد مرا نام چرخ بلند که چون رزم سازم به خم کمند
(همان: ۴۸۲)

۱۰- سام و قهقهام

برآورد شمشیر و برگفت نام
نه از عوج ترسم نه از ازدها
منم پور نیرم سپهدار سام
نه سیمرخ و ارقم همان ازدها
(سام‌نامه ۱۳۹۲: ۴۸۵)

۱۱- سام و دژخیم

یکی نعره زد سام مانند ابر
پس از نعره گفتا منم سام یل
رهایی ز من کس نیابد به جنگ
که لرزید دل در درون هزبر
که از بهر دشمن رسم چون اجل
کسی کاو درآید همی تیزچنگ
(همان: ۴۹۹)

۱۲- سام و کیوشان

یکی نعره برداشت چون سام گرد
بگفتا که سام نریمان منم
که هوش از سر نره‌دیوان ببرد
هماورد غرنده شیران منم
(همان: ۸۷)

۱۳- سام و خاتوره جادوگر

ندانی مگر نام من در مصاف
مگر سام نیرم تو نشنیده‌ای
چنین گفت خاتوره نام من است
به گیتی منم مام عوج عنق
که لرزد ز تیغم دل کوه قاف
دلیران میدان تو کم دیده‌ای
ز نیرنگ گسترده دام من است
که یازم دو چنگال سوی افق
(همان: ۵۲۰)

۱۴- سهیلان و سام

به پاسخ چنین گفت او را سوار
منم عوج را پهلوان روز جنگ
سهیلان جنگی منم نامدار
سر نره‌شیران درآرم به چنگ
(همان: ۵۲۷)

س ۱۳ - ش ۴۶ - بهار ۹۶ - بررسی خاستگاه اسطوره‌ای نام در گستره ادبیات حماسی / ۶۹

۱۵- مه‌راس عادی و سام

منم گرد مه‌راس فیروز جنگ کشم چرم از فرق جنگی نهنگ
به گیتی ندارم کسی را همال دهم چرخ گردنده را گوشمال
(سام‌نامه ۱۳۹۲: ۵۰۰)

۱۶- شدید شداد و سام

یکی نعره‌ای از جگر برکشید بگفتا منم گرد جنگی شدید
منم پور شداد تاج سران نترسم ز کوپال و گرز گران
(همان: ۵۱۲)

۱۷- طرطوس و سام

مرا نام طرطوس جنگی شناس که از نره‌شیران ندارم هراس
(همان: ۵۴۳)

۱۸- اقرار و جندل

چه نامی ز گردان ماچین و چین که بیهوده در ابرو افکنده چین
مرا نام جندل بود در مصاف چو سیمرخ باشم به میدان قاف
اقرار سوارم که در دار و گیر که افکنده از بیم من چنگ شیر
نهنگ جهان‌سوز باشد پدر که دیدند ازو نامداران هنر
(همان: ۶۰۶)

۱۹- رستم و کک کوهزاد

در منظومه کک کوهزاد، رستم در رویارویی با کک، نام خود را فاش می‌کند و او را سخت در هم می‌کوبد:

تهمتن منم پور دستان سام سر سرکشان رستم خویشکام
مرا بهر مرگت فرستاده زال که در خاک آرم تن بدسگال
(کک کوهزاد ۱۳۸۲: ۲۵۳)

در روایت دیگری از کک کوهزاد نیز رستم در رویارویی با کک نام خود را فاش می‌کند:

بدو گفت رستم که آری منم که فرزند دستان شیراوژنم
از ایوان بدان آمدستم برت که از تن ببرم به خنجر سرت
(هفت منظومه حماسی ۱۳۹۴: ۱۹۹)

۲۰- فرامرز و قاهر بربری

در *جهانگیرنامه*، فرامرز در رویارویی با قاهر بربری نامش را فاش می‌کند و پیروز میدان می‌شود:

سر نامداران فرامرز شیر درآمد به میدان چو شیر دلیر
بگفتا فرامرز نامم بود به مانند تو صد غلامم بود
(مادح ۱۳۸۰: ۲۲)

۲۱- رستم و بانوگشسپ و فرامرز

در *بانوگشسپ‌نامه*، وقتی رستم رخس را سیاه می‌کند و در هیأتی ناشناس، آگاهانه با بانوگشسپ و فرامرز رویاروی می‌شود و از آن‌ها می‌خواهد که دست به بند دهند، هم بانوگشسپ و هم فرامرز به شکلی مفاخره‌آمیز، نامشان را فریاد می‌کشند و هویت خود را آشکار می‌کنند:

فرامرز پور تهمتن منم چو کوهی گران زیر در جوشنم
فرامرز گردنکش نامدار پدر رستم زال سام سوار
مرا خواهر است این گو کامیاب که بانوگشسپش همی‌خواند باب
(بانوگشسپ‌نامه ۱۳۹۳: ۷۹)

۲۲- فرامرز و بانوگشسپ و پیران ویسه

در *بانوگشسپ‌نامه*، هم فرامرز و بانوگشسپ و هم پیران ویسه در رویارویی با یکدیگر، خود را معرفی می‌کنند و بدون جنگ به آستی می‌گیرند:

س ۱۳ - ش ۴۶ - بهار ۹۶ - بررسی خاستگاه اسطوره‌ای نام در گستره ادبیات حماسی / ۷۱

فرامرز گفت ای سر انجمن منم پور رستم گو پیلتن
دگر نامداری چو آذرگشسپ مرا خواهر و نام بانوگشسپ
به پاسخ چنین گفت پیران منم که بر دشمنان شما دشمنم
شما بازگوید نام و نژاد به جنگ اندر آیم یا صلح و داد
(بانوگشسپ‌نامه ۱۳۹۳: ۱۱۲)

۲۳- فرامرز و پیلسم

در *بزرزنامه*، فرامرز در مواجهه با پیلسم نامش را فاش می‌کند؛ هرچند بین آن‌ها رویارویی رخ نمی‌دهد و زال او را به طلب یاری نزد رستم می‌فرستد:

چنین داد پاسخ ورا پهلوان نباشد همی نام من در جهان
فرامرز خواند مرا زال زر سپهدار ایران گو نامور
(کوسج ۱۳۸۲: ۲۰۲)

۲۴- جهانگیر و رستم

در *جهانگیرنامه*، اگرچه رستم در رویارویی با جهانگیر از افشای هویت خود سر باز می‌زند، جهانگیر خود را معرفی می‌کند:

بگفتا جهانگیر نام من است سر چرخ گردان به کام من است
(مادح ۱۳۸۰: ۲۹۳)

۲۵- ته‌مینه و یموتی

در *طومار نقالی رستم و سهراب*، وقتی پیران ویسه پهلوانی به نام یموتی را به سمنگان می‌فرستد تا سهرم، پدر ته‌مینه، و زنده‌رزم، دایی او، را در بند کند، ته‌مینه نقاب‌پوش وارد خیمه ایلخانی می‌شود و با افشای هویت خود، یموتی را می‌کشد. (زریری ۱۳۶۹: ۳۹)

ب- اشاره به کنیه پهلوان

رستم و اولاد

این شیوه تنها محدود به یک مورد است و آن وقتی است که رستم در خان پنجم با اولاد دیو رویاروی می‌شود. رستم در ابتدا با نامی جعلی رودرروی اولاد می‌ایستد، اما سپس تر به کنیه خود، گو پیلتن، اشاره می‌کند؛ هرچند بر ما روشن نیست که آیا «گو پیلتن» کنیه‌ای پرآوازه و خاص رستم بوده است که هرکس به‌ویژه دشمنان با شنیدن آن به صاحب این کنیه (رستم) پی ببرند یا خیر.

به گوش تو گر نام من بگذرد
دم جان و خون دلت بفسرد
نیامد به گوشت به هیچ انجمن
کمند و کمان گو پیلتن؟
(فردوسی ۱۳۸۹، ج ۲: ۳۴-۳۵)

ج- معرفی پهلوان با نامی جعلی

شیوه سومی که در زمینه نام‌پوشی یا فاش کردن نام در گستره ادب حماسی دیده می‌شود، این است که پهلوان نام اصلی خود را بر دشمن فاش نمی‌کند، بلکه نامی جعلی بر خود می‌نهد و نام دروغینش را بر دشمن آشکار می‌کند، شاید برای اینکه حریف رودست خورده، نام اصلی خود را فاش کند.

۱- هومان و رستم

در داستان «کاموس کوشانی»، هومان در رویارویی با رستم، شاید به این امید که رستم هویت واقعی خود را فاش کند، به دروغ خود را «کوس‌گوش» و پدرش را «یوسپاس» معرفی می‌کند، اما رستم فریفته نمی‌شود و از فاش کردن نام خود می‌پرهیزد. (ر.ک: همان، ج ۳: ۲۰۲-۲۰۳)

۲- بهرام گور و شنگل

بهرام گور در پی این برمی‌آید که شنگل، رای هند، را به تسلیم وادارد و باج‌گزار ایران نماید؛ از این‌رو، نامه‌ای مشبع می‌نویسد و خود در هیأت یک پیک، راهی هند می‌شود. شنگل به بهرام شک می‌کند و هويت او را جویا می‌شود، اما بهرام به دروغ خود را «برزوی» می‌خواند و می‌کوشد که هویتش را بر شنگل فاش نکند. در فرجام، شنگل دخت خود، سپینود، را به بهرام می‌دهد و بهرام شبانه با سپینود می‌گریزد و می‌کوشد خود را به ایران برساند، اما شنگل راه را بر او می‌بندد و بهرام به ناچار هويت واقعی خود را آشکار می‌کند. شنگل با پی بردن به هويت واقعی بهرام، در برابر او سر تعظیم فرومی‌آورد و زان پس با بهرام، داماد خود و شاه ایران، روابطی نیکو برقرار می‌کند. (ر.ک: فردوسی ۱۳۸۹، ج ۶: ۵۷۱)

۳- رستم و اولاد

رستم در رویارویی با اولاد دیو، ابتدا خود را با نام جعلی «ابر» معرفی می‌کند؛ هرچند سپس‌تر به کنیه خود، گو پیلتن، نیز اشاره می‌نماید:

بدو گفت اولاد نام تو چیست؟ چه مردی و شاه و پناه تو کیست؟
نبايست کردن بر این ره گذر سوی نره‌شیران پرخاشخر
چنین گفت رستم که نام من ابر اگر ابر کوشد به جنگ هزبر
همه نیزه و تیغ بار آورد سران را سر اندر کنار آورد
(همان، ج ۲: ۳۴-۳۵)

۴- رستم و بانوگشسپ و فرامرز

در بانوگشسپ‌نامه، رستم برای اینکه فرزندانش به هویتش پی نبرند، خود را با نامی جعلی معرفی می‌کند:

منم کوه‌تن کوه‌زاده به نام وزین سرزمین شادمانم تمام
(بانوگشسپ‌نامه ۱۳۹۳: ۷۹)

۵- رستم و زال زر

در منظومه ببر بیان، بعد از آنکه رستم از زال آزوده‌خاطر می‌شود و زال با رفتن رستم به جنگ ببر بیان مخالفت می‌کند، رستم در هیأتی ناشناس رویاروی سپاه پدر قرار می‌گیرد و با نام جعلی «البرز» با آنها می‌جنگد و آنها را شکست می‌دهد:

بگو نام تا دامت کیستی چنین تند و تیز از پی چستی
تهمن از او این سخن چون شفت مرا نام البرز خوانند گفت
(هفت منظومه حماسی ۱۳۹۴: ۲۴۳)

د- پرهیز از فاش کردن نام و کنیه

چهارمین شیوه‌ای که در زمینه نام‌پوشی در گستره ادب حماسی به چشم می‌خورد، این‌گونه است که پهلوان به نام و به کنیه خود اشاره نمی‌کند و از این‌رو، مانع پی بردن دشمن به هویتش می‌شود.

۱- رستم و چنگش

در داستان «کاموس کوشانی»، رستم با چنگش رودرو می‌شود و هرچه چنگش بر فاش کردن نام حریف پای می‌افشارد، رستم حاضر نمی‌شود هویتش را فاش کند و در فرجام، چنگش را شکست داده، او را می‌کشد:

بدو گفت چنگش که نام تو چیست؟ نژادت کدام است و کام تو چیست؟
بدان تا بدانم به روز نبرد که را ریختم خون چو برخاست گرد

س ۱۳ - ش ۴۶ - بهار ۹۶ - بررسی خاستگاه اسطوره‌ای نام در گستره ادبیات حماسی / ۷۵

بدو گفت رستم که ای شوربخت
کجا چون تو در باغ بار آورد
سر نیزه و مرگ من نام توست
تنت را ببايد ز سر دست شست
که هرگز مبادا گلت بر درخت
چنين ميوه اندر شمار آورد
(فردوسی ۱۳۸۹، ج ۳: ۱۹۸)

۲- رستم و هومان

در داستان «کاموس کوشانی»، هرچه هومان می‌کوشد که پرده از هویت رستم بردارد، رستم از این کار سر باز می‌زند و اگرچه مستقیماً با هومان درگیر نمی‌شود، در فرجام، پیروز میدان هم او است و موفق می‌شود تورانیان را شکست دهد:

تہمتن چو بشنید گفتار اوی
چه مردی و برگوی نام تو چیست؟
چرا تو نگویی مرا نام خویش
چرا آمده‌ستی به نزدیک من
بدو گفت کای مرد پیکارجوی
برین پرسش خام کام تو چیست؟
بر و کشور و جای و آرام خویش
به نرمی و چربی و چندین سخن؟
(همان: ۱۹۹-۲۰۰)

۳- رستم و سهراب

در نبرد «رستم و سهراب» نیز با اینکه سهراب می‌کوشد هویت حریف را فاش کند، رستم نام خود را باز نمی‌گوید و پرده از نقاب بر نمی‌کشد و در فرجام، موفق می‌شود که سهراب را شکست دهد و او را طعمه شمشیر کند. (ر.ک: همان، ج ۲: ۱۷۱) پافشاری سهراب بر فاش کردن هویت رستم به همین مورد محدود نمی‌شود. او در جای دیگری نیز به شکلی آشکارتر، از رستم می‌خواهد که نامش را فاش کند؛ زیرا می‌اندیشد که رستم، هم او است، اما باز هم رستم از فاش کردن هویتش می‌پرهیزد و گره فاجعه کورتر می‌شود. (ر.ک: همان: ۱۸۰)

۴- فرامرز و ورازاد

در داستان «سیاوش»، وقتی ورازاد، پادشاه سپیجاب، رودرروی فرامرز می‌ایستد، می‌کوشد تا به نام و هویت فرامرز پی ببرد، اما فرامرز مانع می‌شود و در فرجام، موفق می‌شود که او را شکست دهد:

ورازاد از قلب لشکر برفت
فرامرز گفت ای گو شوربخت
که بر دست او شیر پیچان شود
مرا با تو بدگوهر دیوزاد
بیامد به نزد فرامرز تفت
منم بار آن پهلوانی درخت
چو خشم آورد پیل بی‌جان شود
چرا کرد باید همی نام یاد؟
(فردوسی ۱۳۸۹، ج ۲: ۳۸۵-۳۸۶)

۵- هجیر و سهراب

در داستان «رستم و سهراب»، وقتی سهراب، هجیر را شکست می‌دهد و قصد کشتن او را دارد، هجیر زنه‌ار می‌خواهد و سهراب به این شرط که هجیر در ادامه راه، رهنمایی یک‌دل و راست‌روش باشد، او را زنه‌ار می‌دهد، اما وقتی هجیر بر بالای پشته‌ای به معرفی رجال مهم سپاه ایران می‌پردازد، از فاش کردن نام و هویت رستم می‌پرهیزد و با آنکه سهراب با توجه به نشانی‌هایی که مامش، تهمینه، به او داده است، به درستی حدس می‌زند که درفش اژدهاپیکر از آن رستم است، هجیر به قصد خدمت به ایران، از فاش کردن هویت رستم می‌پرهیزد و او را یلی چینی معرفی می‌کند که در خدمت سپاه ایران درآمده است:

چنین گفت کز چین یکی نیکخواه
بدو گفت نامش ندارم ز ویر
به نوی رسیده است نزدیک شاه...
(همان: ۱۶۶-۱۵۸)

۶- رستم و اشکبوس

در داستان «کاموس کشانی»، وقتی اشکبوش رودرروی رستم می‌ایستد و هویت او را جويا می‌شود، رستم از فاش کردن نام و هویتش می‌پرهیزد و او را به کام مرگ می‌فرستد:

تہمتن چنین داد پاسخ کہ نام چه پرسى کہ ہرگز نینى تو کام
مرا مام من نام مرگ تو کرد زمانہ مرا پتک ترگ تو کرد
(فردوسی ۱۳۸۹، ج ۴: ۱۲۹)

۷- بهرام گودرز

در داستان «تازیانه بهرام»، وقتی سپاه شکست‌خورده ایران از برابر تورانیان می‌گریزد و به دامن کوه پناه می‌برد، بهرام گودرز به پدر می‌گوید که تازیانه او که نامش بر دسته آن نقش بسته، در رزمگاه گم شده است و اگر به دست دشمن بیفتد، بختش نگون می‌شود؛ از این‌رو، از پدر دستوری می‌خواهد تا به رزمگاه رود و پیش از آنکه هویتش بر دشمن فاش شود، تازیانه را بازآورد:

بہ بہرام بر چند باشد فسوس جهان پیش چشم شود آبنوس
نہستہ بر آن چرم نام من است سپہدار پیران بگیرد بہ دست
مرا این بد از اختر آید ہمی کہ نام بہ خاک اندر آید ہمی
شما را ز رنگ و نگار است گفت مرا آنکہ شد نام با ننگ جفت
(همان، ج ۳: ۸۹-۹۰)

۸- رستم و جهانگیر

در *جهانگیرنامه*، رستم در رویارویی با جهانگیر نام خود را فاش نمی‌کند و پیروز میدان هم او است:

به رستم چنین گفت کای نامدار بکن نام خود پیش من آشکار
بگفتا منم قاتل رزم‌جوی که هرکس کند رزم من آرزوی
(مادح ۱۳۸۰: ۲۹۳)

۹- سهراب و رستم

در طومار نقالی رستم و سهراب، تهمینه نیز در مرگ سهراب مقصر دانسته می‌شود؛ زیرا با بازداشتن سهراب از افشای نام خود، مانع شناخت پدر و پسر می‌شود: «از خدا خواستم که تو را نیرویی بخشد که بر سر او مسلط شوی؛ به‌علاوه، چون پدرت قهرمان درجه‌یک آفاق است، هرکس بر او غالب شود، اهمیتش از رستم بیشتر خواهد بود. اکنون آرزوی من این است که تا او را بر زمین نزنی، خود را معرفی نکنی، وگرنه شیر پستانم بر تو حرام باد.» (زریری ۱۳۶۹: ۱۶۵)

بررسی خاستگاه تناقض

همان‌طور که گذشت، کنش پهلوانان در خصوص نام‌پوشی یا فاش کردن نام در گستره ادب حماسی متناقض است؛ چنان‌که در بیست‌وپنج مورد نام خود را آشکارا بر سر دشمن فریاد می‌کشند، در نه مورد از فاش کردن نام خود می‌پرهیزند، در پنج مورد با نامی جعلی با دشمن رویاروی می‌شوند و در یک مورد تنها به کنیه خود اشاره می‌کنند. حال پرسش اساسی این است که خاستگاه این کنش متناقض چیست و چرا در برخی مواقع، پهلوانان تا پای جان می‌کوشند که نام خود را پاس دارند و از افشای آن در برابر دشمن جلوگیری می‌کنند و گاه نه تنها در پی پرهیز از افشای نام خود نیستند، بلکه با فریادی هرچه رساتر

س ۱۳ - ش ۴۶ - بهار ۹۶ - بررسی خاستگاه اسطوره‌ای نام در گستره ادبیات حماسی / ۷۹

نامشان را بر سر دشمن فریاد می‌کشد و گاه با نامی جعلی یا اشاره به کنیه خود با دشمن رویاروی می‌شوند؟

در پاسخ باید گفت که تناقضی در خاستگاه این کنش‌های به‌ظاهر دیگرگون نیست و همه آن‌ها، زیرساختی اسطوره‌ای دارند. این رفتارها از جایگاه خطیر نام در بین پیشینیان برمی‌خیزد و تنها نحوه نگاه پیشینیان به نام باعث شده است که در ظاهر، کنشی متناقض از پهلوانان شاهد باشیم. در تبیین خاستگاه نام‌پوشی پهلوانان در آثار حماسی باید گفت که این امر در یک باور آیینی و اسطوره‌ای کهن ریشه دارد که بنا بر آن باور، اقوام بدوی چنین می‌پنداشتند که نامشان بخشی حیاتی و لاینفک از وجود آن‌ها است و اگر بر دشمن فاش شود، دشمن می‌تواند آن‌ها را طلسم کند و شکست دهد و به کام مرگ فرستد. جیمز فریزر، اسطوره‌پژوه بزرگ، در همین راستا معتقد است:

«انسان وحشی که نمی‌تواند بین واژه‌ها و اشیا تمایز مشخصی صورت دهد، عموماً فکر می‌کند که ارتباط بین یک اسم و خود شخص یا شیء موسوم به آن صرفاً مجاورتی قراردادی و دلخواه نیست، بلکه پیوندی واقعی و ذاتی است که آن دو را به‌نحوی با هم یگانه می‌سازد که جادو چنان به سهولت از طریق اسم بر انسان کارگر می‌شود که از طریق مو، ناخن، یا دیگر اجزای بدنش. درواقع، انسان ابتدایی اسم خود را بخشی خطیر و حیاتی از خود می‌داند و از این‌رو، به دقت از آن مراقبت می‌کند. بدین‌سان مثلاً در امریکای شمالی، فرد بومی اسم خود را نه صرفاً لقب و نشان، بلکه جزء مشخصی از خود، همچون چشم و دندان‌هایش می‌داند و معتقد است همچنان‌که زخمی شدن جزئی از بدنش به او گزند می‌رساند، رفتار بدخواهانه با اسم او نیز مسلماً موجب آسیب‌دیدنش می‌شود. حتی امروزه وحشیان بسیاری اسم خود را جزء حیاتی خود می‌دانند و بنابراین، در اختفای نام واقعی خود زحمت زیادی می‌کشند، وگرنه اشخاص بدخواه و دشمن‌خواه از طریق آن می‌توانند به صاحبش گزند برسانند.» (فریزر ۱۳۸۴: ۲۷۱)

زیگموند فروید نیز بر این نکته تأکید می‌کند که در گذشته، نام جزئی از وجود فرد محسوب می‌شد و آگاهی یافتن دشمن بر نام شخص به‌مثابه تصرف بر بخشی از وجود او بود؛ (فروید ۱۳۶۹: ۸۱) از همین‌رو، اقوام بدوی سخت مراقب بودند که مبدا دشمن بر نام و هویت آن‌ها آگاه شود؛ چون در این صورت، شکست خود را ناگزیر می‌دانستند و آن‌ها را یارای ادامه زندگی نبود.

این نکته درخور یادآوری است که کوشش در نام‌پوشی پهلوانان محدود به ادب حماسی ایران نیست، بلکه آموزه‌ای جهان‌شمول بوده است و می‌توان موارد متعددی از اشکال مختلف آن را در گستره اساطیر جهان برشمرد؛ چنان‌که جیمز فریزر در همین راستا معتقد است: «این اعتقاد در میان قبایل مختلف از اقیانوس اطلس گرفته تا اقیانوس آرام دیده شده است و تعدادی قواعد و آداب شگفت‌انگیز در خصوص نمان کردن و تغییر دادن اسم پدید آورده است»؛ (فریزر ۱۳۸۴: ۲۷۱) برای نمونه تولامپوهای سیلب معتقد بودند که اگر اسم کسی را بنویسند، گویی روحش را نیز گرفته‌اند. بومیان استرالیا نیز بر این اعتقاد بودند که اگر نام کوچک آن‌ها فاش شود، دشمن می‌تواند به شکل سحرآمیزی آن را به زیان صاحب نام به کار ببرد؛ به همین خاطر، در بین قبایل مرکز استرالیا مرسوم بود که هرکسی غیر از نام خود که آشکارا از آن استفاده می‌کرد، یک اسم مخفی یا مقدس هم داشته باشد که بلافاصله پس از تولد به او می‌دادند و جز خویشان بسیار نزدیک از آن اطلاع نداشتند. آن‌ها چنین می‌پنداشتند که اگر بیگانه‌ای نام پنهانشان را بداند، قدرت خاصی می‌یابد که می‌تواند با جادو به صاحب نام صدمه بزند. (همان: ۲۷۱)

ژان شوالیه و آلن گربران معتقدند که برای مصریان عهد باستان نیز نام بیش از یک علامت تعیین هویت بود. درواقع، اسم بُعد اساسی یک فرد بود. مصریان به قدرت خلاق و قطعی کلمه اعتقاد داشتند. برای آن‌ها نام خود موجودی زنده بود

س ۱۳ - ش ۴۶ - بهار ۹۶ - بررسی خاستگاه اسطوره‌ای نام در گستره ادبیات حماسی / ۸۱
و در آن تمام ویژگی‌های نماد را می‌یافتند. از دید آن‌ها، با نوشتن یا تلفظ نام یک فرد در واقع، او را به زندگی یا تنازع بقا وامی‌داریم. دانستن نام، قدرت تسخیر فرد را در بر دارد که در آیین‌های آشتی دادن، طلسم کردن، از میان برداشتن، و غیره دخالت دارد. (شوالیه و گریبان ۱۳۸۷، ج ۵: ۳۸۹)

جلال خالقی مطلق نیز در همین راستا معتقد است که:

«در عقاید مردم، نام همیشه با هستی پیوندی ذاتی دارد. این رسم که گاه بر کودک تا زمانی که خردسال بود، نام نمی‌نهادند (مثل پسران فریدون) و یا بر او دو نام می‌نهادند، یکی نام راستین که در گوش کودک می‌گفتند و جز پدر و مادر او کسی نمی‌دانست و دیگر نامی که برای خواندن کودک بر او می‌نهادند (مثل شیرویه)، از این‌رو بود تا مردم بد و جادوگران از راه نام راستین کودک بر هستی او دست نیابند و آسیبی بر او نزنند و چشم‌زخم آن‌ها کارگر نیفتد.» (خالقی مطلق ۱۳۹۱، ج ۹: ۲)

سجاد آیدنلو نیز در ضرورت نام‌پوشی یادآور می‌شود:

«در سنت یهودی، دانستن نام خداوند موجب می‌شود که کافران و جادوگران از آن سوءاستفاده کنند و خاخام این نام را به‌طور پنهانی و آرام بر زبان می‌آورد. در معتقدات اسلامی نیز آگاهی از اسم اعظم توانایی انجام دادن کارهای شگرف را به انسان می‌دهد. چون نام وسیله آگاهی از ماهیت هرچیز در جهان است، در معتقد پیشینیان دانستن آن برابر با تسلط و اشراف بر آن چیز یا کس بوده است.» (آیدنلو ۱۳۹۰: ۶۷۸)

کاظم برگ‌نیسی نیز معتقد است که: «در نظر قدما اسم تنها مجموعه‌ای از حروف یا اصوات نبود که صرفاً از روی قرارداد بر مسمی اطلاق شود، بلکه نام‌ها به معنی و حقیقت اشیا راه می‌بردند.» (برگ‌نیسی ۱۳۸۸: ۲۳)

نام و الوهیت آن در میان عبرانیان نیز جایگاه خاصی داشت؛ چنان‌که نام خفی و رمزبار یهوه نباید در ملاً عام ادا می‌شد و فقط خاخام اعظم مجاز به ادای این نام مقدس بود. (شوالیه و گریبان ۱۳۸۷، ج ۵: ۳۸۶) برخی معتقدند که نامیدن یک شیء یا یک موجود برابر است با اعمال قدرت بر آن. بر همین مبنا است که

درست تلفظ کردن نام در چین چنین اهمیتی یافته است و نظامی جهانی از آن ناشی شده است و مکتب نام‌ها (مینگ- کیا) بر همین اساس شکل گرفته است. او معتقد است که حتی حضرت آدم به واسطه اینکه مسؤولیت نام‌گذاری حیوانات بر عهده او گذاشته شد، بر آن‌ها سیطره و قدرت یافت. (شوالیه و گبران ۱۳۸۷، ج ۵: ۳۸۹)

ناصر خسرو قبادیانی نیز در جامع‌الحکمتین در اهمیت نام معتقد است که حضرت آدم به واسطه دانستن نام، فرشتگان را مسخر خود کرد:

«معنی چیز نام حقیقی او باشد و نیز این پرسیدن کودکان از نام چیزها دلیل است که آدم (ع) نخست به تعلیم الهی بر نام چیزها مطلع شده است تا فرزندانش همی نخست نام چیزها جویند. نام حقیقی چیزها، معنی‌ها و فعل‌های آن است و خدای تعالی مر آدم را این نام‌ها آموخت تا هرچه اندر عالم بدید، بدانست که فعل او چیست و منفعت او و فرزندان او اندر آن چیز چیست. آدم به سبب این نام‌های حقیقی که از طریق الهام از خدا آموخت، بر فرشتگان برتری یافت.» (ناصرخسرو قبادیانی ۱۳۶۳: ۱۳)

در مصر باستان نیز هر شخصی دو اسم داشت که به ترتیب، نام حقیقی و نام شخصی یا نام بزرگ و نام کوچک او بودند. اسم شخصی یا اسم کوچک علنی بود، در حالی که نام حقیقی یا بزرگ را سخت پنهان می‌داشتند. در هند نیز بر کودکان برهمن دو اسم می‌گذاشتند: «یکی برای استفاده علنی و دیگری نام سری است که هیچ‌کس جز پدر و مادر نباید بداند. این رسم به منظور حفاظت شخص از جادو است؛ زیرا افسون فقط همراه با اسم حقیقی مؤثر واقع می‌شود.» (فریزر ۱۳۸۴: ۲۷۲)

در آیین یهود نیز چهار حرف نام یهوه پر از نیرو تلقی می‌شد؛ به همین دلیل، وقتی این نام در تلاوت زبور ادا می‌شد، اعتقاد داشتند که کل زمین به لرزه می‌افتد و از همین رو است که خاخام یهودی نام او را به شیوه‌ای مخفی ادا

س ۱۳ - ش ۴۶ - بهار ۹۶ - بررسی خاستگاه اسطوره‌ای نام در گستره ادبیات حماسی / ۸۳

می‌کند؛ چون افشای این نام به ملحدان و جادوگران اجازه می‌داد که از آن سوءاستفاده کنند. در سنت اسلام نیز اسم اعظم نماد جوهر پنهان خداوند است و در یک حدیث قدسی آمده است که خداوند نودون اسم دارد و آن که این اسما را بداند، وارد بهشت می‌شود. اسم اعظم اسمی ناشناخته است که با دانستن آن، خداوند انجام دادن معجزات و کرامات را مجاز می‌دارد. به برکت اسم اعظم بود که سلیمان توانست اجنه را مطیع خود کند. (شوالیه و گریبان ۱۳۸۷، ج ۵: ۳۹۰) شاید از همین رو است که در قرآن مجید نیز آمده است که: «و لله الاسماء الحسنی فادعوه بها و ذرو الذین یلحدون فی اسمائه.» (اعراف: ۱۷۹)

بومیان نیاس نیز معتقد بودند که ارواح خبیثه می‌توانند با شنیدن نام شخص به او صدمه بزنند:

«در جاهایی که مسکن اجنه است، همچون اعماق تاریک جنگل، ساحل رودخانه، یا کنار چشمه‌ای جوشان، مردم همدیگر را به اسم نمی‌خوانند. بومیان شیلوئه نیز اسم خود را پنهان می‌کنند و دوست ندارند آن را با صدای بلند ادا کنند؛ زیرا می‌گویند در قلب سرزمین یا جزایر اطراف اجنه و پریانی هستند که اگر اسم آدم‌ها را بدانند، به آن‌ها آسیب می‌رسانند، اما مادام که نامشان را نشنیده‌اند، قدرتی ندارند. آروکانی‌ها نیز به‌ندرت اسم خود را به غریبه می‌گویند؛ زیرا می‌ترسند که به آن وسیله، تسلطی فوق‌العاده بر آنان کسب کند.» (فریزر ۱۳۸۴: ۲۷۲)

در بین اهالی ناندی نیز مرسوم است که:

«وقتی در بیرون سرزمینشان در کار شبیخون زدن هستند، هیچ کس در خانه نباید نام جنگاوران را بر زبان آورد، بلکه به جای آن‌ها باید به پرنده‌ها اشاره کرد. اگر بچه‌ای فراموش کند و نام یکی از افرادی را که دور از خانه است، بر زبان آورد، مادر سرزنش می‌کند، می‌گوید «از پرنده‌هایی که در آسمانند صحبت نکن.» در بین قوم بانگالا در کنگوی علیا، مردی که به ماهیگیری رفته است، اسمش منسوخ است و کسی نباید آن را تکرار کند. نام ماهیگیر هرچه که باشد، او را به‌طور کلی، Mwele می‌نامند؛ علت این است که رودخانه پر از ارواح است و اگر اسم او را بشنوند،

ممکن است بر او چیره شوند و صیاد نتواند ماهی زیادی بگیرد، یا اصلاً نتواند چیزی صید کند.» (فریزر ۱۳۸۴: ۲۷۴)

شگرف است که خود فردوسی نیز به اهمیت خاص «نام» و ژرف‌ساخت اسطوره‌ای آن آشنا بوده است؛ چنان‌که وقتی زبان به ستایش خداوند می‌گشاید، در دومین بیت شاهنامه از باری تعالی به «خداوند نام» یاد می‌کند:

خداوند نام و خداوند جای خداوند روزی ده و رهنمای
(فردوسی ۱۳۸۹، ج ۱: ۳)

طبعاً در واژه نام در این مصراع چیزی بیش از معنای ظاهری و لغوی آن نهفته است که ریشه در اهمیت جایگاه نام در ذهن و زبان فردوسی دارد؛ چنان‌که سجاد آیدنلو در شرح همین مصراع معتقد است که: «چون نام وسیله آگاهی از ماهیت هر چیز در جهان است، در معتقدات پیشینیان دانستن آن برابر با تسلط و اشراف بر آن چیز/کس بوده است.» (آیدنلو ۱۳۹۰: ۶۷۸) حتی در دین مبین اسلام نیز نام چیزی بیش از یک لفظ توخالی است و مراد از نام، حقیقت هستی اشیا و موجودات است؛ چنان‌که خداوند در دومین سوره قرآن، ابتدا نام را در گوش آدم فرومی‌خواند: «و عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ.» (بقره: ۳۱)

با توجه به موارد گفته‌شده روشن می‌شود که نام‌پوشی پهلوانان و پرهیز از افشای هویتشان ژرف‌ساختی اسطوره‌ای دارد و اگر در گستره ادبیات حماسی ایران در نه مورد، پهلوانان از بازگفت نام خود می‌پرهیزند و در پنج مورد با نامی جعلی رویاروی دشمن می‌ایستند، همه بنا بر باوری آیینی بوده است؛ زیرا در غیر این صورت، خود را در تسخیر دشمن تلقی می‌کردند و اعتقاد داشتند که با فاش شدن نامشان، دشمن بر آن‌ها چیره می‌شود و به‌لحاظ روانی، قدرتشان رو به ضعف می‌گراید و شگرف است که در بیشتر مواردی که پهلوانی در رویارویی با دشمن، از فاش شدن نام و هویتش می‌پرهیزد، پیروز میدان هم او است. پهلوانان

گاه با نامی جعلی با دشمن رویاروی می‌شدند و با این کار، ضمن آنکه از طلسم شدن خودشان به وسیله دشمن جلوگیری می‌کردند، دشمنان را برمی‌انگیختند که نامشان را فاش کنند و بدین وسیله، با تسخیر روحشان، بر آنها چیره شوند.

حال پرسشی دیگر مطرح می‌شود و آن اینکه اگر نام چنین جایگاه خطیری داشته و بخشی حیاتی از وجود هر شخص تلقی می‌شده است، چرا چنانکه اشاره شد، در بیست و پنج مورد، پهلوانان بی‌محابا و آشکارا نام خود را بر سر دشمن فریاد می‌زنند و از افشای نام و هویت خود ابایی ندارند؟ در پاسخ باید گفت که این کنش نیز خاستگاهی آیینی دارد و به هیچ وجه در تضاد با کنش پیشین نیست؛ این کنش نیز بنا بر باورداشت جایگاه خطیر نام بنیان یافته است. نکته این است که گاه مسأله نام پوشی کاملاً شکلی عکس به خود می‌گرفت؛ به این ترتیب که پیشینیان چنین می‌پنداشتند که اگر نام حقیقی دشمنانشان را بر زبان برانند، دشمنان جانی دوباره می‌یابند و به یورش بر آنها برانگیخته می‌شوند؛ چنانکه در میان بومیان سولکا این رسم مرسوم بود؛ آنها در مجاورت بومیان گاکتی که دشمنانشان بودند، زندگی می‌کردند و سخت مراقب بودند که نام حقیقی دشمنانشان را بر زبان نیاورند و گرنه دشمن بر آنها هجوم می‌آورد و آنها را به کام مرگ می‌فرستاد. در چنین شرایطی، بومیان گاکتی را فقط «لپ سیک» می‌نامیدند که به معنای «تنه درخت پوسیده» است و تصور می‌کردند که با این کار، بدن و دست و پای دشمنان خوفناکشان نیز مثل تنه درخت، خشک و لخت و سنگین می‌شود. (فریزر ۱۳۸۴: ۲۷۴)

این مسأله تا حدی حیاتی بود که گاه اگر دشمن نام صریح حریف را بر زبان نمی‌آورد، حریف خود پیش‌دستی می‌کرد و با فریاد کشیدن نامش دشمنان را مرعوب می‌کرد و به کام مرگ می‌فرستاد؛ چنانکه رستم در رویارویی با چوپان و چند سوار افراسیاب، بدون اینکه آنها نام او را بازجویند، نامش را آشکارا فریاد

می‌کشد و با مرعوب‌کردنشان آن‌ها را طعمه شمشیر می‌کند. (ر.ک: فردوسی ۱۳۸۹، ج ۳: ۲۹۳-۲۹۴)

لذا فاش کردن هویت و فریاد کشیدن نام پهلوانان بر سر دشمن نیز روی دیگر سکه نام‌پوشی است و به همان نسبت که پوشیدن نام از طلسم شدن پهلوان به وسیله حریف جلوگیری می‌کرد و او به لحاظ روانی احساس ضعف نمی‌کرد، فریاد کشیدن نام بر سر دشمن نیز دشمن را مرعوب و طلسم می‌کرد؛ چنان‌که در گستره ادب حماسی ایران، در بیست‌وپنج مورد پهلوانان در رویارویی با دشمن به این امر دست یازیدند. شاید یکی از دلایل بسامد بالای این کنش این باشد که فریاد کشیدن نام بر سر دشمن و اصل و تبار خود را معرفی کردن نوعی حالت تفاخر و تبحر را در بطن خود دارد که با ژانر ادبیات حماسی بیشتر سازوار است؛ از این‌رو، بدیهی بود که گاه دشمن تلاش می‌کرد که نام حریف فاش نشود؛ چنان‌که در *برزونامه*، وقتی برزو از افراسیاب می‌خواهد که هویت هم‌اوردش را در جنگ افشا کند، افراسیاب از این کار سر باز می‌زند و به شکلی زندانه بحث را عوض می‌کند:

زمین را ببوسید و با او نمان	چنین گفت کای شهریار جهان
هم‌اورد من کیست این شیرمرد	که چون او ندیدم به دشت نبرد
چه نام است و از تخمه کیست او	نباشد همانا چنین جنگجو
بدو گفت افراسیاب آن زمان	که بنشین و بگشای بند از میان
به خوردن نهادند سر را همه	شبان و همان روزخورده رمه

(کوسج ۱۳۸۲: ۷۷)

اما وجه سومی نیز در خصوص نام‌پوشی یا فاش کردن نام وجود داشته است و آن، اشاره به کنیه یا لقب پهلوان است. در واقع، لقب یا نام دوم فرد بخش حیاتی وجود هر پهلوان تلقی نمی‌شد و بنابراین، فاش کردن لقب هیچ خطری برای پهلوان نداشت؛ چنان‌که رستم در رویارویی با اولاد، ابتدا به دروغ نام خود

س ۱۳ - ش ۴۶ - بهار ۹۶ - بررسی خاستگاه اسطوره‌ای نام در گستره ادبیات حماسی / ۸۷

را «ابر» می‌خواند و سپس تر که پی می‌برد دشمنِ قَدَری در پیش رو ندارد، باز هم جانب احتیاط را فرونمی‌گذارد و از فاش کردن اسم خاص خود می‌پرهیزد و فقط به کنیه خود، گو پیلتن، اشاره می‌کند تا به این ترتیب، از طلسم شدن خود به وسیله دشمن جلوگیری کند. (ر.ک: فردوسی ۱۳۸۹، ج ۲: ۳۴-۳۵)

جیمز فریزر در همین راستا معتقد است که

«وقتی لازم باشد که نام حقیقی کسی مسکوت و پنهان بماند، غالباً مرسوم است که او را با لقب یا شهرت دیگری بنامند. چنان‌که از نام‌های حقیقی یا اصلی برمی‌آید، این نام‌های دوم به نظرشان هیچ جزئی از آن‌کس را شامل نمی‌شود و از این‌رو، می‌توانند آن را آزادانه به کار برند و بدون اینکه صاحب اسم به خطر افتد، به هرکسی بگویند. نام‌هایی که اروپائیان با آن شاهان داهومی را می‌شناسند، نه نام واقعی آنان، بلکه فقط لقب آن‌ها است... . بومیان فکر می‌کردند که دانسن این القاب خطری ندارد؛ زیرا لقب همچون نام اصلی، ارتباطی حیاتی با شخص ندارد.» (فریزر ۱۳۸۴: ۲۸۳-۲۸۴)

از این‌رو، اینکه میرجلال‌الدین کزازی درباره فاش کردن کنیه رستم بر اولاد معتقد است که در رویارویی با وی، آیین‌ها و رفتارهای پهلوانی و جنگاوری را که یکی از بنیادی‌ترین آن‌ها پوشیدن نام است، فرومی‌گذارد، (کزازی ۱۳۸۵، ج ۲: ۴۱۵) درست نیست؛ زیرا چنان‌که اشاره شد، فاش شدن کنیه، پهلوان را به مخاطره نمی‌اندازد و کنش رستم در این ماجرا، با پوشیدن نام در تناقض نیست.

در داستان رستم و سهراب نیز هجیر در مواجهه با سهراب، نام یلان کم‌اهمیت‌تر ایرانی از جمله طوس، گودرز، گیو، فریبرز، و گراز را فاش می‌کند، اما به هیچ‌وجه نه نام خاص شاه ایران و نه نام رستم را به سهراب باز نمی‌گوید؛ کی کاووس را با لقبش، «شاه ایران»، خطاب می‌کند و رستم را نیز یلی از چین معرفی می‌نماید تا به این ترتیب، بتواند تا حد امکان، از وقوع فاجعه جلوگیری کند و به سهراب اجازه ندهد که با دانستن نام خاص شاه ایران و رستم،

بزرگ‌ترین یل شاهنامه، آن‌ها را طلسم کند و گزندى به آن‌ها برساند. (ر.ک: فردوسی ۱۳۸۹، ج ۲: ۱۵۸-۱۶۶) جیمز فریزر بر این عقیده است که:

«وقتی می‌بینیم که در جامعه بدوی، در مورد نام آدم‌های عادی چنین مراقبت محتاطانه‌ای می‌شود، جای تعجب نیست که بخواهند نام شاهان و کاهنان مقدس را از آسیب و گزند محفوظ دارند. چنین است که نام پادشاهان داهومی همواره پنهان می‌ماند، وگرنه با دانستن آن هر شخص بدخواه و بدطینتی می‌تواند به او آسیب بزند. در ناحیه گالا در گرا، نام اصلی حاکم را هیچ‌کس نباید بر زبان آورد، وگرنه به مرگ محکوم می‌شود. در سیام، دانستن نام حقیقی پادشاه بسیار دشوار است؛ زیرا آن را از ترس جادوگران پنهان می‌داشتند و هرکس آن را بر زبان می‌راند، به زندان می‌افتاد. شاه را فقط با القاب نیک و خجسته‌ای چون همایون، عالی، کامل، حاکم بزرگ، از سلاله بزرگ، و مانند این‌ها می‌نامیدند و در برمه نیز گفتن نام حاکم توهین بزرگی محسوب می‌شد.» (فریزر ۱۳۸۴: ۲۸۳)

شاید از همین‌رو بوده است که گاه در شاهنامه به جای اینکه دشمنان نام صریح حریف را بر زبان آورند، او را با کنیه‌اش صدا می‌کنند، تا به این وسیله، مرعوب دشمن نشوند؛ چنان‌که دشمنان ایران سیزده‌بار رستم را نه با نام صریح خود، بلکه با کنیه فرودین «سگری» خطاب می‌کنند و دو بار به جای بیان کردن صریح نام فرامرز و زواره، آن‌ها را «سگری» می‌خوانند تا مبادا با گفتن صریح نام دشمن، مرعوب آن‌ها شوند. کنیه «سگری» چنان‌که در همه لغت‌نامه‌ها و شرح‌های شاهنامه آمده است، به معنای سیستانی و کنیه عام رستم و دیگر یلان سیستانی بوده است (اسلامی ندوشن ۱۳۷۴: ۲۶۲؛ رستگار فسایی ۱۳۸۶: ۲۴۶؛ نظری و مقیمی ۱۳۸۴: ۲۷۵؛ جوینی ۱۳۸۴: ۲۷۶؛ شعار و انوری ۱۳۸۴: ۲۲۰؛ کزازی ۱۳۸۷: ۱۸۰؛ نوشین ۱۳۸۶: ۳۰۳؛ دهخدا ۱۳۷۳: ذیل مدخل «سگری»؛ خلف تبریزی ۱۳۵۷، ج ۲: ذیل مدخل «سگری»؛ تاریخ سیستان ۱۳۱۴: ۲۲؛ زنجانی ۱۳۷۲: ۶۱۷) و از این‌رو، تواند بود که در پانزده‌باری که دشمنان ایران سیستانی‌ان را نه با نام صریح خود، بلکه با کنیه

س ۱۳ - ش ۶۶ - بهار ۹۶ - بررسی خاستگاه اسطوره‌ای نام در گستره ادبیات حماسی / ۸۹

«سگری» خطاب می‌کنند، در پی آن باشند که مانند بومیان سولکا، مرعوب دشمن نشوند.

نتیجه

با واکاوی شاهنامه فردوسی، منظومه‌های پهلوانی (گرشاسپ‌نامه، سام‌نامه، فرامرزنامه، جهانگیرنامه، برزنامه، بانوگشسپ‌نامه، شهریارنامه، بهمن‌نامه، کوش‌نامه، و بیژن‌نامه)، و طومارهای نقلی در خصوص افشای نام یا پنهان نگه داشتن آن روشن شد که پهلوانان در رویارویی با دشمن چهار شیوه در پیش می‌گیرند: یا بی‌محابا و آشکارا نام خود را بر سر دشمن فریاد می‌زنند؛ چنان‌که در بیست‌وپنج مورد چنین است، یا از فاش شدن نام خود می‌پرهیزند؛ چنان‌که نه مورد بدین شیوه است، یا با نامی جعلی با دشمن رویاروی می‌شوند؛ چنان‌که در پنج مورد، یلان گستره ادب حماسی چنین شیوه‌ای را در پیش می‌گیرند، و یا تنها به لقب یا کنیه خود اشاره می‌کنند؛ چنان‌که در یک مورد چنین است.

با اینکه این چهار شیوه در ظاهر تناقض‌آمیز می‌نمایند، با توغل در اساطیر جهان روشن شد که همه این کنش‌ها خاستگاهی اسطوره‌ای و آیینی دارند و نقیض یکدیگر نیستند و در واقع، همه بنابر باورداشت جایگاه خطیر نام مرسوم بوده‌اند؛ به این ترتیب که عده‌ای چنین می‌اندیشیدند که نام بخشی حیاتی از وجود هر فرد است و با فاش شدن نام نزد دشمن، طلسم می‌شوند و دشمن بر آن‌ها چیره می‌شود و لذا از فاش شدن نام پرهیز می‌کردند، یا با نامی جعلی با دشمن رویاروی می‌شدند؛ گروهی معتقد بودند که اگر نام دشمنان را بر زبان برانند، دشمنان جانی دوباره می‌یابند و به یورش بر آن‌ها برانگیخته می‌شوند و این امر گاه چنان حیاتی می‌شد که اگر دشمن نام حریف را به طور صریح بر زبان نمی‌آورد، حریف خود پیش‌دستی می‌کرد و با فریاد کشیدن نامش، او را

مرعوب می‌کرد؛ وجه سوم این است که کنیه یا لقب جزء حیاتی و خطیر وجود انسان به‌شمار نمی‌آید و لذا می‌توان در رویارویی با دشمن، با پرهیز از فاش شدن نام، تنها به کنیه یا لقب اشاره کرد.

کتابنامه

قرآن کریم.

- آیدنلو، سجاد. ۱۳۹۰. دفتر خسروان (برگزیده شاهنامه فردوسی). تهران: سخن.
- اسدی توسی، ابومنصور علی‌بن احمد. ۱۳۱۹. لغت فرس، به تصحیح و اهتمام عباس اقبال. تهران: چاپخانه مجلس.
- اسلامی ندوشن، محمدعلی. ۱۳۷۴. داستان داستان‌ها. تهران: آثار.
- بانوگشسپ‌نامه. ۱۳۹۳. تصحیح روح‌انگیز کراچی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- برگ‌نیسی، کاظم. ۱۳۸۸. شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی. تهران: فکر روز.
- تاریخ سیستان. ۱۳۱۴. تصحیح محمدتقی بهار. به همت محمد رضایی. تهران: مؤسسه خاور.
- جوینی، عزیزالله. ۱۳۸۴. داستان رستم و اسفندیار. تهران: دانشگاه تهران.
- خالقی مطلق، جلال. ۱۳۹۱. یادداشت‌های شاهنامه. تهران: مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی (مرکز پژوهش‌های ایرانی و اسلامی).
- خلف تبریزی، محمدحسین. ۱۳۵۷. برهان قاطع. به اهتمام محمد معین. تهران: امیرکبیر.
- رستگار فسایی، منصور. ۱۳۸۶. حماسه رستم و اسفندیار. تهران: جام.
- زریری، مرشد عباس. ۱۳۶۹. داستان رستم و سهراب. به کوشش جلیل دوستخواه. تهران: توس.
- زنجانی، محمود. ۱۳۷۲. فرهنگ جامع شاهنامه. تهران: عطایی.
- سام‌نامه. ۱۳۸۶. تصحیح میترا مهرآبادی. تهران: دنیای کتاب.
- شعار، جعفر و حسن انوری. ۱۳۸۴. رزم‌نامه رستم و اسفندیار. تهران: قطره.

- س ۱۳ - ش ۴۶ - بهار ۹۶ - بررسی خاستگاه اسطوره‌ای نام در گستره ادبیات حماسی / ۹۱
- شوالیه، ژان و آلن گبران. ۱۳۸۷. فرهنگ نمادها. ترجمه و تحقیق سودابه فضایی. ج ۵. تهران: جیحون.
- فردوسی، ابوالقاسم. ۱۳۸۹. شاهنامه. به کوشش جلال خالقی مطلق. چ سوم. تهران: مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی (مرکز پژوهش‌های ایرانی و اسلامی).
- فروید، زیگموند. ۱۳۶۹. توتوم و تابو. ترجمه محمدعلی خنجی. تهران: طهوری.
- فریزر، جیمز جرج. ۱۳۸۴. شاخه زرین. ترجمه کاظم فیروزمند. تهران: آگاه.
- کزازی، میرجلال الدین. ۱۳۸۷. خشم در چشم. تبریز: آیدین.
- _____ ۱۳۸۵. نامه باستان (نه جلد). چ دوم. تهران: سمت.
- کک کوهزاد. ۱۳۸۲. به کوشش سیدمحمد دبیرسیاقی. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- کوسج، شمس‌الدین محمد. ۱۳۸۲. برزونا. مقدمه، تحقیق، و تصحیح اکبر نحوی. تهران: میراث مکتوب.
- مادح، قاسم. ۱۳۸۰. جهانگیرنامه. به کوشش ضیاءالدین سجّادی. تهران: مؤسسه مطالعات اسلامی.
- مینوی، مجتبی. ۱۳۶۹. داستان رستم و سهراب. به کوشش مهدی قریب و مهدی مداینی. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ناصرخسرو قبادیانی. ۱۳۶۳. جامع‌الحکمتین. تصحیح محمد معین و هانری کرین. تهران: طهوری.
- نظری، جلیل و افضل مقیمی. ۱۳۸۴. داستان‌های پرآب چشم. تهران: آسیم.
- نوشین، عبدالحسین. ۱۳۸۶. واژه‌نامهک (فرهنگ واژه‌های دشوار شاهنامه). تهران: معین.
- هفت منظومه حماسی. ۱۳۹۴. تصحیح رضا غفوری. تهران: مرکز پژوهشی میراث مکتوب.
- یاحقی، محمدجعفر. ۱۳۶۸. سوگنامه سهراب. مشهد: توس.

References

The Holy Qurān.

Āidanlou, Sajjād. (2011/1390SH). *Daftar-e khosrovān (Bargozideh-ye shāhnāmeḥ ferdosi)*. Tehrān: Sokhan.

Banou goshasp nāmeḥ. (2014/1393SH). Ed. by Rouhangiz Karāchi. Tehrān: Pajouheshgāh-e Oloum-e Ensāni va Motāle'āt-e Farhangi.

Bargnisi, Kāzem. (2009/1388SH). *Shāhnāmeḥ*. Tehrān: Fekr-e Rouz.

Chevalier, Jean and Alain Gheerbrant. (2008/1387SH). *Farhang-e namād-hā (Dictionnaire des symboles)*. With the Research and Tr. by Soudābeh Fazā'eli. Tehrān: Jeyhoun.

Eslāmi Nodoushan, Mohammad Ali. (1995/1374SH). *Dāstān-e dāstān-hā*. Tehrān: Āsār.

Ferdowsi, Abol-Ghāsem. (2010/1389SH). *Shāhnāmeḥ With the effort of Jalāl Khāleghi Motlagh*. 3rd ed. Tehrān: Center for the Great Islamic Encyclopedia (Research Institute about Iranian and Islamic culture).

Frazer, James George. (2005/1384SH). *Shākkeh-ye zarrin. (The golden bough: a study in religion and magic)*. Tr. by Kāzem Firouzmand. Tehrān: Āgāh.

Freud, Sigmund. (1990/1369SH). *Totem va tabou. (Totem and taboo)*. Tr. by Mohammad Ali Khanji. Tehrān: Tahouri.

Haft manzoumeḥ-ye hamāsi. (2015/1394SH). With the Effort by Rezā Ghafouri. Tehrān: Mirās-e Maktoub.

Jovayni, Aziz Allah. (2005/1384SH). *Dāstān-e rostam va esfandiyār*. Tehrān: Enteshārāt-e dāneshgāh Tehrān.

Kak-e Kouhzād. (2003 /1382SH). With the Effort by Seyyed Mohammad Dabir Siyāghi. Tehrān: Anjoman-e Āsār va Mafākher-e Farhangi.

Kazāzi, Mir Jalāl-ol din. (2006/1385SH). *Nāmeḥ-ye bāstān* (9 Vols). 2th ed. Tehrān: Samt.

Kazāzi, Mir Jalāl-ol din. (2008/1387SH). *Khashm dar chashm*. First ed. Tabriz: Āydin.

Khalaf Tabrizi, Mohammad Hosein. (1978/1357SH). *Borhān-e ghāte'* with the Effort by Mohammad Mo'in. Tehrān: Amirkabir.

Khāleghi Motlagh, Jalāl. (2012/1391SH). *Yād-dāsht-hā-ye shāhnāmeḥ*. Tehrān: Center for the Great Islamic Encyclopedia (Research Institute about Iranian and Islamic culture).

Kousj, Shams-ol din Mohammad. (2003/1382SH). *Borzounāmeḥ*. With the Introduction, Research and Edition by Akbar Nahvi. Tehrān: Mirās-e Maktoub.

- Mādeh, Ghāsem. (2001/1380SH). *Jahāngir-nāmeḥ*. With the Effort by Ziyā'-ol din Sajjādi. Tehrān: Mo'asseseh-ye Motāle'āt-e Eslāmi.
- Nāsir Khusraw Qubādiyāni. (1984/1363SH). *Jāme'-ol Hekmatein*. Ed. by Mohammad Mo'in and Henry Corbin. Tehrān: Tahouri.
- Nazari, Jalil and Afzal Moghimi. (2005/1384SH). *Dāstān-hā-ye por āb-e cheshm*. Tehrān: Āsim.
- Rastgār Fasāyi, Mansour. (2007/1386SH). *Hamāseh-ye rostam va esfandiyār*. Tehrān: Jām.
- Sām Nāmeḥ*. (2007/1386SH). ed. by Mitrā Mehrābādi. Tehrān: Donyā-ye ketāb.
- Sho'ar, Jafar and Hasan Anvari. (2005/1384SH). *Razmnāmeḥ-ye rostam va esfandiyār*. Tehrān: Ghatreh.
- Tashih-e tārikh-e sistān*. (1952/1314SH). With Edition by Mohammad Taghi Bahār. With the Effort of Mohammad Ramezāni. Tehrān: Mo'asseseh-ye Khāvar.
- Zanjāni, Mahmoud. (1993/1372SH). *Farhang-e jāme'-e shāhnāmeḥ*. Tehrān: 'Atāyi.
- Zariri, Morshed Abbās. (1990/1369SH). *Dāstān-e rostam va sohrāb*. With the Effort by Jalil Doustkhāh. Tehrān: Tous.